

انصاری هرمز ۱۳۱۴-

تبریک های نوروزی / نویسنده هرمز انصاری

طراحی: پویا آریان پور

چاپ اول: تهران آنسه ۱۳۸۲

"برای آنان که می اندیشدند(۱)"

چاپ دوم: تهران نشر آنسه ۱۳۸۶

ص ۶۴

www.Hormozansari.com

به نام خداوند جان و خرد

۸

برای آنان که می اندیشند

تبریک های نوروزی

هرمز انصاری

چرا چاپ دوم؟

مجموعه تبریک های نوروزی اثر بسیار نفیس ادبی- هنری شد. با شیوه های دیگری از تبریک گوینی و حرف های تازه ای از دل مردم و طراحی های بی نظیر پویا آریان پور و نوشته ها درچند رنگ و کاغذ فابریانو و چاپ برجسته و قطع ۳۲×۱۶ و... خوب طبیعی بود که هر که آن را می دید برای "هدیه" به دوستان می برد - به ویژه برای نوجوانان و جوانان داخل و خارج از کشور. کتاب از طریق وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و محافل علمی- ادبی بیشتر به کتابخانه ها و فرهنگستان ها و نمایشگاه ها رفت و برای عرضه به بازار عرضه ی کتاب کم آمد. نویسنده بر آن شد که - با افزودن تبریک های سال های بعد- قطع کتاب را کوچک کند تا در جیب و کیف هر خواننده جا گیرد و "کتاب همراه" شود.

ناشر

فروردین ۱۳۸۶

نوشته های **هرمز انصاری** - بنیانگذار "انستیتو زبان
سیمین" - به دلیل فعالیت و مسئولیت مستمر در
سازماندهی های آموزشی و

"تحقیق و تألیف و تربیت و تدریس"

عمدتاً در زمینه های رفتار با کودکان و نوجوانان و جوانان
است؛

برای پدران و مادران و مدرسان و محصلان و برنامه
ریزان؛

به صورت شعر و طنز و داستان و نامه و مقاله و
سخنرانی و گفتمان ...

که خود، همه آن ها را در خدمت پرورش

"اندیشه و بیان"

می داند.

نوشته ها با زبانی ساده، ولی پر پیام، تفکر انگیز است.
او، خود، می گوید:

"من آدم ها را به صرافت می اندازم،

متوجه داشته ها و توانایی های شان می کنم؛

و آن را که باید باشد، می گویم 'هست'."

“تبریک های نوروزی” نیز، که رنگ و بوی هیجانات
وتحولات و خواست ها و آرزوهای مردم ایران را - در ربع
قرن - داشته است، از همین “احساس و اندیشه”
سرچشمه می گیرد؛

از همه آن ها پرتو عشق و اندیشه و امید و پایداری و
دلاوری بر می خیزد و بر دل و جان خواننده می نشیند.
سال هایی هست، که در آن سال ها، تبریک نوروزی
گسترده تر از حد “کارت” آمده و روی سخن با استادان و
سازمان دهندگان آموزشی است.
مجموعه این پیام ها، پیام های نوروزی، جدا از این آلبوم
پیش بینی شده است.

نشر آنسه

۱۳۸۲

در روزگاری که می رفت
“تبریک نوروزی” به فراموشی سپرده شود،
که اگر کسی پایبند بود،
“کارتی” می خرید و می فرستاد،
حرف دلم را، فریاد روزم را، آرزوها و باورداشت هایم را،
خلاصه کردم و
برای آنان که دوست شان داشتم، فرستادم –
بهار زندگی شان را و نوروز روزگارشان را
تبریک گفتم.

“پاسخ” آمد؛
پاسخ های شیرین، پرمحتوا، شجاعانه
و پر از آرزوهای در دل مانده.
مردم، خود، گفته هایم را آهنگین کردند،
هدایت کردند، ستودند و به سینه فشردند.
بزرگان علم و ادب و سیاست و دین،
از سراسر ایران، و از خارج ایران،
همصدایم شدند، و خواستند
که آن ها را یک “مجموعه” کنم؛
و چنین کردم.

هرمز انصاری
نوروز ۱۳۸۲

با آرزوی

تنی سالم،

دلی شاد،

و جانی آزاد

برای همه دوستانی که

سال گذشته را

در پرتو محبت شان

پشت سر گذاشتیم.

برای آنان که
با احساس گرم و محبت انسانی شان
به ما جان و توان تازه بخشیدند،

برای آنان که
با اندیشه و درایت والای شان
فروغ راه و حرکت ما شدند،

با نو شدن سال؛
سینه ای فراخ،
گردنی فراز،
دلی شاد
آرزو می کنم.
باشد که در پرتو این همدلی و همبستگی -
قلل پای نخورده "انسان" و انسانیت را
زیر پا بینیم.

نوروز ۱۳۶۱

برای اسطوره های امید و تلاش،
تلاش و پایداری،
برای آنان که عشق می ورزند و
افتخار می آفرینند،
برای عزیزانی که در پرتو محبت شان
زندگی مان گرمای حیات گرفته است،
سالی پر بار،
غرور انگیز،
نشاط آفرین،
سرشار از صفا و صمیمیت،
آرزو می کنیم.

نوروز ۱۳۶۶

برای آنان که
“عشق” می ورزند و “کمال” می جویند،
برای آنان که
بذر “مهر” می پاشند و نور “امید” می چینند،
برای آنان که
“دل” پاک شان را “مشعل” راه مان کرده اند،
آینده ای
همواره

زیباتر از “گذشته”
آرزو داریم.

نوروز ۱۳۶۷

با نو شدن سال،
آرزو داریم
خداوند به ما
توان "دیدن" عطا فرماید -
دیدن تا اعماق واقعیت های هستی را.
توان "شناختن" عطا فرماید -
شناختن درون و بیرون واقعیت ها را.
توان "اندیشیدن" عطا فرماید -
اندیشیدن با آنچه می بینیم و می شناسیم.
توان "دوست داشتن" عطا فرماید -
دوست داشتن زندگی و زندگان را.
توان "ایستادن" عطا فرماید -
ایستادگی در مقابل مشکلات را.
توان "ساختن" عطا فرماید -
ساختن پرشکوه زندگی ای زیبا را.
تا ...
خوب ببینیم،
خوب بشناسیم،
خوب بیندیشیم،
خوب عشق بورزیم،
خوب بایستیم
و ...
زندگی مان را
آن طور که شایسته "انسان" است -
انسان متعالی -
بنا نهیم.

نوروز ۱۳۶۸

بهارتان

بهارمان

بهارشان

بهاران باد

“بهار”،

با همه زیبایی هایش فرا رسیده است
به زمین ما، و زمینیان،
حیات و شکوفایی تازه بخشیده است.
ما نیز می رویم
که پرشکوه ترین بهار زندگی مان را؛
بهار عشق و انسانیت را،
نه فقط در سرزمین خود -
که همواره
گاهواره عشق و معرفت انسان ها بوده است -
بلکه در سرزمینی به پهنای جهان بشری
برپا داریم.

بهاری که در آن

رضایت از “بودن” و لذت از “کار”

زندگی مان را

سرشار از مباحثات و سرور کرده است،

بهاری که در آن

دریافته ایم چه می خواهیم و

یاد گرفته ایم

چه گونه آن را به دست آوریم -

و “چه” برای مان سربلندی آورده است و

“چه گونه” زیبایی زندگی را،

بهاری که در آن

بهاری که در آن

غنائی معنوی مان

زیبایی بخش غنائی مادی مان شده است و

غنائی مادی مان

حافظ غنائی معنوی مان،

بهاری که در آن

“دوست داشتن” ذاتی مان شده است و

بد اندیشی بیگانه با وجودمان،

بهاری که در آن

زبان مان زبان تفاهم شده است -

زبان پیوند دل ها،

زبان به هم پیوستن دست ها،

بهاری که در آن

دست و دل و مغزمان

به هم پیوسته اند -

ایمان و اندیشه و کردارمان یکی شده اند،

بهاری که در آن

“هنر”، تجلی بخش گفتار و کردارمان شده است

و مکمل دانش و اندیشه مان،

بهاری که در آن

چشم های مان

توان دیدن "واقعیت" را پیدا کرده است و

گوش های مان تواضع شنیدن "حقیقت" را،

بهاری که در آن

بر اندیشه ها اندیشیدن را یاد گرفته ایم و

بندها را

از بال و پر باورداشت های مان

برداشته ایم،

بهاری که در آن

برتری های جهان بشری

برتری های اندیشه و

سازندگی انسان ها شده است و

خصال والای انسان ها ملاک والایی،

بهاری که در آن

ترس - از روی جهل -

جایی در وجودمان ندارد و

امید - به اتکای درک -

قامت مان را راست داشته است،

بهاری که در آن

مدرسه "اجتماع" شده است و

اجتماع "مدرسه"،

بهاری که در آن
آغوش مادران مان دانشگاه شده است و
دانشگاه های مان
عرصه عرضه اندیشه ها و دستاوردهای بشری،
بهاری که در آن
“پدران” دنیای فرزندان را می فهمند و
فرزندان “حرف” پدران را،
بهاری که در آن
قدرت مان
در بیان “حقیقت” است.

نوروز ۱۳۶۹

به آنان که ...

کمال می جویند،

جلال می آفرینند،

جمال می بخشند.

تبریک نوروز؛

تبریک "نو" شدن -

نو شدن توان ها،

نو شدن پیمان ها،

نو شدن انسان ها -

انسان هایی که می روند

رَوند تاریخ را دگرگون سازند،

انسان هایی که می روند

آفتاب عشق و اندیشه را

بر سراسر گیتی بگسترانند،

انسان هایی که می روند

"تفاهم" را -

که پیوند دهنده دل هاست -

به جای "تقابل" -

که کاهنده نیروهاست -

بنشانند،

انسان هایی که می روند

از موهبت های بی همتای شان

- از دست و دل و زبان شان -

در ساختن پرشکوه فردایی تابناک

کمک گیرند،

انسان هایی که می روند
حاصل تلاش های صادقانه و غرور انگیزشان را
- در پرتو دانش و اندیشه -
هزاران برابر کنند،

انسان هایی که می روند
تجربه های تلخ گذشته را
در خدمت آینده ای شیرین کشند،
انسان هایی که ارزش های واقعی را
در برآوردن نیازهای جمعی زندگی آینده
می بینند،

انسان هایی که "آموزش" را
امر تعیین کننده شیوه و ساخت زندگی
می دانند،

انسان هایی که "معلم" را
- با همه رسالت هایی که بر عهده دارد -
تاریخ ساز واقعی می دانند،

انسان هایی که می کوشند
سرزمین شان را
به "نمونه" قابل تعمیم درآورند.

انسان هایی که “حق” می جویند،
غم می زدایند
و شادی می آفرینند،
انسان هایی که گفتارشان
تبلور افکارشان شده است و
کردارشان تجلی گفتارشان،
انسان هایی که
ایمان و اعتقاد و دانش و تقوا را
در هم تنیده اند و
به سوی لایتناهی،
به سوی کمال پر می کشند.

نوروز ۱۳۷۰

بهار عشق،

نوروز اندیشه،

پیوند پایدار

“عشق و اندیشه”

مبارک باد.

دست برافشانید،
پای بکوید،
خانه را گل آذین کنید
که “بهارمان” می آید -
بهارمان با بال های سیمین عشق و اندیشه.

چهره بگشایید،
سر برافرازید،
غریو شادی تان را
به گوش جهانیان رسانید
که “بهارمان” می آید -
بهارمان با آفتاب زرین نور و امید.

بازوان در هم تابید،
پنجه ها در هم تنید،
دل ها یکی کنید
که “بهارمان” می آید -
بهارمان با بارقه شور و نوید.

بهارمان می آید تا
بر گونه های از مهر تافته مان بوسه زند،
بهارمان می آید تا
بر لب های تشنه در یادگیری مان
آب حیات بخشد،

بهارمان می آید تا
بر پای به پاخاستگان دوران گل ریزد،
بهارمان می آید تا
ساقدوش پیوند جاودان عشق و اندیشه
گردد،

بهارمان می آید تا
مشعل جهانفروز حاکمیت اندیشه را
در دست های پرتوان ما نهد،
بهارمان می آید تا
سرزمین مان را بارور تولدی دگر کند -
تولدی که در آن
انسان در جایگاه "انسان" نشسته است.

نوروز ۱۳۷۱

پرده بردار،

پنجره بگشای،

سقف شیشه کن،

کف آینه -

که بهار “نور” میهمان تو است.

قلمت را بردار و بنویس، هموطن

بنویس که

این بهارِ آرزوهای ماست

که از راه رسیده است.

بنویس که

این عطر اندیشه های ماست

که خانه به خانه می گردد،

بنویس که

این آفتاب نوبت ماست

که بر بلندترین قلّهٔ انسانیت

تأییده است.

بنویس،

بنویس که ما به پا خاسته ایم -

ما می خواهیم،

ما می شناسیم،

ما می دانیم،

ما می توانیم -

می توانیم

سرنوشت خویش را

به دست خویش رقم زنیم.

و

بخوان،

بخوان ترانه های عشق و انسانیت را،
بخوان سرود آزادی اندیشه ها را،
بخوان حماسه پایداری انسان را.

و

بگو،

بگو که بر ستیغ سترگ دانش و شناخت خیمه
خواهیم زد،
بگو که نام میهن مان را بر تارک تاریخ
خواهیم نوشت،
بگو که دست دوستی همه مردم جهان را
خواهیم فشرد.
بگو که بهارمان را بهاران خواهیم کرد،
نوروزمان را هر روز.

نوروز ۱۳۷۲

ما به سر پنجه تدبیر گشاییم ره فردا را

اینک آن لحظه دیدار "رسیدست، بیا؛

بده دستت به دستانم
که دست تو، به دست من، بسازد صبح فردا را.
تو عشق من شدی،
من عاشق عشقت
من آن عشق و من این عاشق
چنین آسان نمی بازم.
تو لیلی گشتی و عالم همه مجنون
من این لیلی چنین مجنون نمی خواهم.

میان پرده و پروا
یکی کن راه فردا را
که فردا را چو دیروزت نمی خواهم.

من این را با تو می گویم؛
تو راز دل بگیر آن را -
من این ساقی، من آن ساغر، نمی خواهم.

بکن پای خود از دیروز،
بنه پنجه بر آینده؛
که آینده، فرو مانده، چو دوش و دی نمی خواهم.

درونت کوه آتش شد؛
برونت خاک و خاکستر نمی خواهم.
درونت را برونت کن،
برونت کار و زیبایی

بزن بر تارک تاریخ مُهر فتح فردا را؛
که فردا زاده عشق است و اندیشه.

به حکم زندگی طی کن
طریق عشق و اندیشه
که تضمینی است اندیشه
بر این عشق جهانگیرت.

سرود زندگی سر کن،
لباس سروری بر کن،
بنه از سر کلاه یأس و نومیدی.

بهارت را بهاران کن،
زمینت را گلستان کن

که نوروز تو هر روزت
و هر روز تو نوروزت

نوروز ۱۳۷۳

عشق اگر عشق تو و

عاشق اگر من باشم

آنچه هرگز نتوان دید

جدایی باشد.

صدایم را می شنوی؟

صدایت را می شنوم -

غریو گشودن درهای بسته است،

غرش روبیدن آوارهای قرون است،

توفیدن سینه های پرسوز است -

از فراز ابرهای گران زندگی.

تو "نور" را به دل سپرده ای،

تو "مهر" را به جان خریده ای،

تو آفتاب عشق را در آغوش کشیده ای.

تو می بینی،

می شناسی،

می دانی،

می خواهی،

می ایستی و

می سازی -

دنیاپی را که بشر

- به بلندای روزگار -

آرزو کرده است.

پرواز اگر پرواز عشق باشد،
آواز اگر آواز دل باشد،
دل اگر مشعل شب های سیاهی گردد،
فکر اگر پرتوی از علم و درایت باشد،
دست اگر دست توانمند تحول گردد؛
چه هراسی به دل انسان است؟

“کار” تو محمل دل ها شده است،
راه تو مأمن جان ها شده است.

تو این هر روز را نوروز خواهی کرد، می دانم -
که نوروز تو “روزی نو” در این کهنه جهان باشد.
مبارک بادت این نوروز
به کامت گردد این هر روز

نوروز ۱۳۷۴

“سخن” پیکان می کنم

“اندیشه” کمان

“عشق” بر شست می سپارم

“جان” بر کف

و با یک تیر دو نشان می زنم -

دل و مغز را به هم می دوزم.

من آن ندای بی صدای تو را
از فراز ابرها گرفته ام

من آن نگاه شرربار تو را
از دل سیاهی ربوده ام

من آن آوای دل تو را
با گوش جان شنوده ام

من آن دست پرمهر تو را
در خیال به سینه فشرده ام

من آن راه پرصفای تو را
بر راهوار امید تاخته ام

من تو را می بینم،
می شناسم،
می ستایم
و در جستجویت راه عشق آمده ام.

سپهر را ببین چگونه چهره گشوده است،
ستیغ را ببین چگونه گردن افراشته است،
پگاه را ببین که آبشار نور شده است،
“بهار” را ببین که دامن گل افشانده است،

این همه

به پیشواز “نوروز” تو آمده

تو آب حیات نوشیده ای،

آفتاب در سینه داری،

مهر بر لب،

و خوشه پروین در کف.

“نوروز” را باور کن.

نوروز ۱۳۷۵

“کف” دستت را خواندم؛

نیل بود،

فرات بود،

ولگا بود،

دانوب،

کارون ...

و راهی روشن به قله اورست.

مشتت را که بستی “دل” شد -

دلی به بزرگی همه دنیا.

می بینم که ایستاده ای،
دست هایت ستاره می چیند،
و چشم هایت رصد می کند؛
پشت ستاره ها را -
آن جا را که هنوز کس ندیده است.

زیر پایت چیست؟
نردبام تاریخ؟
می بینم که بی پله ایستاده ای -
تو از "تاریخ" کنده ای.

"زمان" تو را خوانده است،
"مکان" مرز شکسته است،
فلک رکاب داده است،
و زندگی راهی به بی نهایت.

گردن بند "نوروز" تو
هر روز را به بند کشیده و
آفتاب بهار زندگی ات
دل تاریکی ها را.

نوروز ۱۳۷۶

آفتاب دیرک کردی،

بادبان سپهر

و نام خویش را

– با ستاره های عشق –

زینت تاریخ.

دل به پایت ریختم
تا تو برخیزی.
برخاستی،
قد کشیدی،

اوج گرفتی،
و با سر آسمان سُفتی.
سایه ات دیدم که بی کرانه می پیمود.

دستت فشردم
که دستم گیری.

دستم فشردی
که با تو هستم.
پُرتوان باد آن دست

باز می گردیم،
باز می گردیم
که طبل آسمان کوبیم،
که راه کهکشان پوییم،
که نور مهر افشانیم -
به چهر تیره تاریخ!

باز می خوانیم،
باز می گردند،
باز می گردیم -
دست افشان،
پای کوبان،

با سرود زندگی بر لب
که هر روزت -
چو نوروزت -
مبارک باد.

نوروز ۱۳۷۷

هلهله آسمان

غلغله ابر

ترنم باران

آوای زمین

“نو” روز تو را

تبریک می گوید.

واژه هایت را
در آهنگ موسیقی کلامت آراستم و
گردن بند پیام تو را

گردن آویز جهان بشری؛

صلح را،
صفا را،
دوستی را،

زندگی را

نگین هر گل واژه ات

“جام” نداشتم،
ولی “جهان” را با چشم تو دیدم -
نور را،
خرد را،
اندیشه را،
و راه راه بردن اندیشه را.

جهان یک واژه شد -
انسان شد،
انسان یک واژه شد -
عشق شد،
و عشق یک واژه شد -

“زندگی”
“عشق و اندیشه” همه چیز شدند.

سلاح ها فرو ریخت،
ثروت ها رنگ باخت،
و انسان “تاریخ” را زیر پا گذاشت؛
از نو شروع کرد -
زندگی را.

آسمان ها باز شدند،
ستاره ها لبخند زدند،
غنچه ها شکفتند،
گل ها لب گشودند،
و سرود پر نشاط “بهار زندگی”
“نوروز” را در آغوش کشید.

نوروز ۱۳۷۸

به گل هایی که در طوفان می رویند -

روی یخ،

روی سنگ،

روی آتش -

به آنان که از دل خاک ستاره می شوند.

آرامشت را دوست دارم؛

خروشت را هم.

به پاخاستنت را،

گردن کشیدنت را،

اوج گرفتنت را،

و پروازت را -

پرواز بر فراز ابرهای سپید عشق و زندگی.

روح بلندت را،

اندیشه بازت را،

دل پر آرزویت را.

پایمردی ات را -

دلاوری ات را

و به "دشمن" نگرفتنت را

دوست دارم.

"نوروز" را پر گل کن؛

با نگاهت،

با کلامت،

با لبخندت،

و با همه زیبایی های درونت.

مهرت را،
امیدت را،

ایمانت را

به بهار هدیه کن
بهاری که بر گل روی تو می شکفت.

نوروز ۱۳۷۹

بهار زندگی

انگشتی ات شده است

و

نوروز روزگار

نگین آن -

نوبهارت نوبهاران.

ستاره صبح

با بوسه های عشق

ابر سپید

با باران خرد

آبشار نور

با پرتو اندیشه

اقیانوس معرفت

با چشمه های علم

به پیشباز تو آمده اند.

جز ترانه عشق نخواهم خواند
جز آوای دل نخواهی شنود

جز آهنگ صلح نخواهم ساخت
جز شور زندگی نخواهی داشت

جز نور امید نخواهم کاشت
جز ستاره بخت نخواهی چید

جز سرود آزادی نخواهم سرود
جز در آزادگی نخواهی زیست

جز به دلاوری ات نخواهم خواند
جز به پایمردی ات نخواهی ماند

جز دست دوستی نخواهم داد
... به تو که زاده عشقی و اندیشه

نوروز ۱۳۸۰

و جهان به خود دید

و جهان به خود دید

پرچم پرشکوه

“انسان پیشرو” را

بر فراز قله های بلند

“عشق و زندگی”

تو از نادیده ها،

ناشنفته ها،

ناگفته ها،

از ناشناخته ها

نشان آوردی -

از سرزمین نور،

از هوای تازه،

از پاکی وجود،

از زیبایی حیات،

از آنچه انسان را “انسان” می کند

از پیوند آرزوها و باورها

خبر آوردی؛

از میوه های تازه رسیده

آن نهال -

که در دل شب کاشتیم
از سرسبزی،
از لطافت،
از برومندی،
و از آمدن روزهایی
که در خیال هم نمی گنجید.

تو "نوروز" را
در اندیشه معنا کردی
و "بهار" را
در کف با کفایت خود.

تو خود
نوروز شدی،
بهار شدی،
و بهار آفرین.

تو در درون متحول شدی،
از درون آزاد شدی -
که بزرگی انسان
درونی اوست؛
و دنیای بزرگ او،
نیز.

نوروز ۱۳۸۱

بر شانه های پرتوان تو

پرچم "انسان پیشرو" است و
در نگاه "انسان پیرو"
ناباوری و حیرت.
او نیز باور خواهد کرد
همچنان که تو، خود،

باور کردی -

بزرگی خویش را.

گر از طوفان نمی ترسی

"پر" طوفان شکن داری
دل و مغزت که بیدارند

بگو، دیگر چه کم داری

هم از "اندیشه" پرباری
هم "عشق" پر شرر داری -
که این آب است و آن آتش؛
و تو، "پولاد" این هر دو.

دیگر این پنجره بگشای، که من؛
ز پس پنجره ها می آیم.

راه من بست، به حیلت، شیطان؛
خبرش نیست که من، با سر جان می آیم.

عشق و اندیشه به هم ساخت، در این پروازم؛
آن چنان شد، که چنین می آیم.

من که از باده خورشید قدح نوشیدم؛
تا به سرچشمه عشق، رقص کنان می آیم.

نوروز ۱۳۸۲

پرنده های عشق

آواز مرا بخوانید؛

که دلم

در سینه شما می تپد.

از آن سوی آسمان های صاف پُرتاره،
از فراز کوه های بلند سر به فلک کشیده،
از افق های دور نادیده ناشناخته،

دیدم که می آیی
خورشید بر پیشانی زده ای و
ماه بر سینه
دم گرمت زمین را بیدار کرده است و
آهنگ آمدنت زمینیان را -

دیدم که می آیی
رنگین کمانِ
“عشق و اندیشه، صلح و آزادی”
طاق نصرت آمدنت شده است و
حریر دریای آرزوها
“سُرخ فرش” خوش آمدنت.

دیدم که می آیی
می آیی تا
بر نشای امیدهای در دل کاشته مان
باران شوق باری و
بر دشت های در سایه افتاده زندگی مان
پرتو حیات

می آیی ...

می آیی

نوروز ۱۳۸۳

بچه ها،

بچه ها،

بچه ها،

دلم می خواهد

تبریک نوروزی ام را، امسال،

برای شما بنویسم -

به شما بنویسم.

ولی چه دارم بگویم؟

اگر بگویم "دوستتان دارم"

کم گفته ام.

بگویم عزیزترین عزیزان من هستید؛

درست گفته ام.

شما عشق من هستید،

آرزوی من هستید،

نفس و توان من هستید.

به شما که نگاه می کنم،

جان تازه می گیرم.

همیشه ی زندگی

به قد و بالای شما ذوق کرده ام.

از نگاه های معصومانه تان

لذت برده ام.

از حرف های شیرین تان
چیز تازه یاد گرفته ام
از حرکات پرشورتان
درسی دیگر.
درباره تان خوانده ام،
پرسیده ام،
فکر کرده ام.
اصلاً،

با شما زندگی کرده ام -
در دلم زندگی کرده ام.
از زیبایی های تان،
از نیازهای تان،
از ویژگی های تان
از توان و استعدادِ رشد و برومندی تان
همه جا گفته ام،
نوشته ام،
جانبداری کرده ام.
شما پاکِ پاک به دنیا می آید.
شما همهٔ زیبایی های طبیعت را
به زندگی ارزانی داشته اید.

اگر یاری شوید،
اگر شرایط بروز استعدادهای تان
فراهم گردد،

اگر دانه های
عشق و امید و پایداری و بلندپروازی
در جای جای تن و روان تان پاشیده شود،
از شما هر کاری بر می آید -
به هر جا بخواهید می توانید برسید.
هر چه بخواهید می توانید به دست آورید.
می شوید خداوندِ "عشق و اندیشه"
"اندیشه و بیان"،
"اُسوه جهان".

نوروز شما
هر روز است،
و هر روز شما
دریچه ای تازه
به دنیای آرزوها

نوروز ۱۳۸۴

دوست دشتنی ترین

دوست داشتنی ها -

بچه ها

نوک پا بایستید،

سرتان را بالا بگیرید،

به آن دور دور دورها نگاه کنید؛

به آن کوه بلند،

کوه سپید سر به آسمان کشیده -

آفتاب سر زده است

شعله شمع فرو گیرید،

بستر خواب برچینید،

پنجره ها بگشایید،

بهار در راه است

لباس های کهنه به دور افکنید،

تن به باران عشق شویند،

به آفتاب اندیشه سپارید،

“نوروز” پشت پنجره است

گیسوی ذهن
به نسیم اندیشه
شانه زنید،
با گل عشق بیارایید،
بر شانه های زندگی ریزید.
زندگی "زندگی" می خواهد

زیباترین گل های زندگی
ما به پای شما نشسته ایم؛
باغبانی تان کرده ایم -
ریشه ها را آب داده ایم،
ساقه ها را ستبر کرده ایم،
شاخه ها را هرس.

تا هر چه پرشکوه تر بر آن ها بروید

ریشه ها در خاک است،
شاخه ها در آفتاب،
دل ما در مشت،
چشم دنیا به شما.

نوروز ۱۳۸۵

گردن فرازان همه دوران ها
دلاوران عصر ما
سرتان را بالا بگیرید
لبخند بزنید
استوار بایستید
که شما
نیرومندترین انسان های روی زمین هستید
نیرومندی شما درونی شماست
در عشق است
در اندیشه است
در باور به توانمندی انسان
شما
نه تاریخ را
که خود را ساخته اید
برای ساختن تاریخ
سرنوشت "انسان" در دست های پرتوان شماست.

شما

پیشاوران اندیشه های نو
پیام آوران افق های تازه
بنا دارید

از آن چه "هست"
آن را که "باید باشد"
بسازید

شما

سنگ و سد راه بندگان ها را
پلکان می کنید
دل پُر شورتان را

مشعل

انسان محصول تاریخ است، و راه بر آن
همچنان که
ذهن محصول تن است، و راه بر آن

انسان می تواند

هر چه را می خواهد به دست آورد

به هر جا که می خواهد برسد

اگر

آن "چه" را بداند و

آن "جا" را بشناسد و

"چه گونه" را بیاموزد

"بهار"

در سینه شماست

"نوروز"

در اندیشه تان

و شما

ناخدایان کشتی "عشق و اندیشه"

سکان داران زندگی فردا

هرمز انصاری

نوروز ۸۶